

# شعر فارسی در فستیوال جهانی شعر بارسلون

امسال در سیزدهمین فستیوال بین‌المللی بارسلون جانی هم برای شعر فارسی در نظر گرفته شده بود. این فستیوال که هر سال شاعرانی را از کشورهای دیگر دعوت می‌کند تا شعرشان را به زبان اصلی و ترجمه، اسپانیولی و کاتالان بخوانند، امسال در شب‌هایی که به این منظور در نظر گرفته شده بود، از یداله رویانی شاعر ایرانی نیز دعوت کرده بود. این شاعر از سیزدهم تا شانزدهم ماه مه ۱۹۹۷ (۲۳ تا ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۶) مهمان شهر بارسلون بود. با مهمانان شاعر دیگری مثل خانم «مورادل سرا» Maura Del Serra از ایتالیا و «لوکنات بهاتاشاریا» Lokenath Bhattacharya از هند که اشعارش را به زبان بنگالی می‌خواند.

این فستیوال که به مدت یک هفته (از ۹ تا ۱۵ مه) ادامه داشت، برنامه پایانی خود را به شاعران خارجی اختصاص داده بود. از ویژگی‌های این فستیوال - آنطور که منتقدان می‌نویسند - تعداد کم شاعران مهمان و مدت زمان کوتاهی (دو شب) است که برای آنان در نظر می‌گیرند. بخش دیگری از برنامه‌های این فستیوال شعرخوانی در متروها و سالن‌های مدارس در شهر بارسلون بود. برنامه مخصوص شاعران مهمان که در کاخ بزرگ و معروف موسیقی کاتالان Palais de la Musique de Catalan برگزار گردید با استقبال کم‌نظیری روبرو شد. چند تن از شاعران دیگر خارجی مهمان این فستیوال عبارت بودند از: خانم «زوت و والدس» Zoé Valdés از کوبا، «آدام زاگازوسکی» Adam Zagajewski از لهستان، «برنارد هیدسیک» Bernard Heidsieck از فرانسه، و... روزنامه‌های کاتالان در صفحه‌های ادبی خود نه تنها درباره غنای شعر کلاسیک و مدرن ایران نوشتند، بلکه

به سابقه تاریخی آن در فرهنگ قدیم ایران یعنی منابع ادبیات اوستائی نیز اشاره کردند. روزنامه «ال پرودیکو» El Periodico با اشاره به حرف‌های شاعر هندی فستیوال که مترجم اشعار رمبو به زبان بنگالی نیز هست، مطالبی درباره خطوط اصلی شعر فارسی و غنای آن از پیش از اسلام تا شعر پیشرو امروز نوشت. «لوکنات بهاتاشاریا» شاعر بنگالی خصوصاً به حضور سبک هندی که توسط شاعران پارسی‌گوی هند در ادبیات کلاسیک فارسی بوجود آمد اشاره کرد و افزود که زبان فارسی هنوز هم در هند زبان فضل و زبان روشنفکران بشمار می‌رود. به گفته این شاعر که به فرهنگ و تمدن پیش از اسلام نیز ارادت می‌ورزد پس از ظهور اسلام، ایرانیان مغلوب فرهنگ فاتح نشدند بلکه فرهنگ و تمدن خود را در فرهنگ فاتح و زبان تحمیلی وارد کردند و با دادن رنگ پارسی به زبان و فرهنگ غالب، سبب غنا و اعتلای آن نیز شدند. «بهاتاشاریا» از پارسیان هند، یعنی ایرانیان زرتشتی که به هنگام حمله اعراب به هند رفتند و زبان فرهنگ خود را در آنجا رواج دادند نیز سخن گفت. سپس اشاره‌هایی درباره موضوع حمله مغول و تأثیر فرهنگ و زبان و هنر ایرانی بر قوم فاتح می‌یابیم. شاید به همین سبب است که «هانری کوربن» هم از «اسلام ایرانی» سخن می‌گوید. روزنامه «ال پاپس» El Pais شعرخوانی به زبان فارسی و بنگالی را جالب و مبتکرانه می‌داند و می‌نویسد این فستیوال موقعیتی است که صدای شعر ایران را از دیوارهای مرز بیرون می‌برد.

و در روزنامه «ال موندو» El Mundo مطالبی درباره حرکت «اسپاسمانتالیسم» و شعر حجم و نوع برداشت شاعر از واقعیت‌های جهان خارج، و شعر پیشرو (اوانگارد) ایران می‌خوانیم.

۳۴۷

تم کلی فستیوال که به پیشنهاد «آلکس سوزانا» Alex Susanna مدیر فستیوال و شاعر کاتالانی درباره «فایده شعر» Utilité de la poésie بود این پرسش را مطرح می‌کرد: آیا شعر به گفته «ژرژ باتای» تنها یک تجربه درونی است؟ یا می‌شود دنیای بیرون و تجربه دیگران را هم در آن شرکت داد؟ آیا قلمرو شعر در زندگی روزمره نیز می‌تواند گسترده شود؟

به عبارت دیگر شعر می‌تواند در زندگی روزانه «مورد استعمال» داشته باشد؟ و با این استدلال آیا مثلاً شعرخوانی در متروهای بارسلون یک جنبه آموزشی یا تربیتی هم در بر خواهد داشت؟ شاعر فرانسوی «برنارد هتسیک» مبتکر شعر صوتی Poésie sonore معتقد است که شعر را باید از قلمرو صفحه سفید کاغذ بیرون آورد. این شاعر در سال‌های ۱۹۶۰ با «هانری شوپن» شاعر دیگری که ناشر شعرهای صوتی نیز بود این سوومان را ارائه داد. «برنارد هتسیک» در فستیوال بارسلون یکی از شعرهای صوتی خود «کا مثل کافکا» (K comme Kafka) را که در نوار ضبط شده بود برای حاضران اجرا کرد.

«مورا دل سیرا» شاعره ایتالیایی که مطالعاتی در عرفان ایرانی دارد مسحور ادبیات عرفانی ایران است. وی به آثار عطارد و مولوی اشاره کرد و افزود که قصد دارد اشعاری از دیوان شمس و منطق الطیر عطارد را به زبان ایتالیایی برگرداند. «مورا دل سیرا» شعر کوتاهش «زورق» را به پداله رویانی اهدا کرد: «Un nid/ profond de bouches perdues/ je laisse que les jours passent/ afin qu'ils laissent/ que je traverse le fleuve.»

«لانه‌ای / عمیق از دهان‌های گم / می‌گذارم که روزها بگذرند / تا بگذارند بگذرم از رود»

در این فستیوال یداله رویانی شعری از کتاب «لبر یخته‌ها» (چاپ ۱۹۹۱-۱۳۶۹) و دو قطعه از کتاب منتشر نشده «امضاها» و «شعر-فکرها» خواند. این اشعار که قبلاً به زبان کاتالانی ترجمه شده بود در کتابی که به مناسبت برگزاری همین فستیوال، با عنوان «سیزدهمین فستیوال شعر بارسلون» به چاپ رسیده در دسترس شرکت کنندگان قرار گرفته بود. در این کتاب شش قطعه شعر از یداله رویانی آمده است و مترجم آن «ژوردی پونتی» می‌باشد.

### لبر یخته ۲۰:

«چرخ،

صورت حاکم

جنبش آسان جان میانه دندان

دشت،

دانش آهو

ماندن ترکیب تن به تنگی میدان»

یک قطعه از مجموعه امضاها:

«این متن‌ها طبیعت من هستند. این متن‌ها طبیعت هستند. و در امضای من پرنده‌ای هست که هر صبح، اینجا، بطور عجیبی می‌خواند، و من بطور عجیبی عادت کرده‌ام که هر صبح از خواب بلند شوم و پنجره را باز کنم، در این لحظه بطور عجیبی می‌خواهم با طبیعت ارتباط برقرار کنم و طبیعت از ارتباط با من بطور عجیبی برقرار نمی‌کند. پنجره را می‌بندم بدون آنکه مایوس شوم، و بدون آنکه طبیعت را مجبور کنم برای این کارش دلیلی ارائه کند. چون به‌دور دست اگر نگاه کنم طبیعت دم دست را از دست می‌دهم، و طبیعت دم دست هم حاضر نیست در آواز پرنده، دورتر از آنچه که هست برود و یا اصلاً آواز پرنده او را دور دست کند. برای آنکه به‌دورتر نگاه کنم نزدیک‌تر را از میان برمی‌دارم، و این بنظم عادلانه نمی‌رسد که طبیعت نزدیک را فدای طبیعت دور کنم. گرچه این کار را هم که نکنم، عملاً طبیعت دور است که فدای طبیعت نزدیک می‌شود. پس، واقعاً نمی‌دانم چکار کنم، پنجره را می‌بندم و پرنده بطور عجیبی تنها می‌ماند.»

قطعه‌ای از کتاب شعر-فکرها:

«مدی را که بسوی تجرید داشتیم یادداشت

می‌کردم که چیزی را حل نمی‌کرد.»

«در سالهای شبانه پر از برق و بیداری بودم که مرا می‌بخت و می‌ساخت، عصر عالی مثل عصر ما

بود که در آن تنوع بی‌انتهای می‌شد، آدم‌های بی‌اعتنائی، آدم‌های اعتنا، آدم‌های دقت والا، که احتیاج

دیگرانه، که احتیاج انحصار، و ذوق توانای اغراق، در قله‌های تناقض می‌جستند مسیر حیاتشان را از

این مدار ویران آغاز کردند، خود را به مطالعه سکوت سپردم و سکوت‌های مشهور را شمردم، تمام سکوت‌ها سرشار از تامل‌های حجب بود که از حادثه‌های زمینی آب می‌خورد، تنها سکوت شفاف و کامل از آن خدا بود که برای شنیدنش بایست خارج از حوادث حیات حذف شد در بینهایت ممکن‌ها زیست و از افشاهای هراس‌انگیز نگریخت  
در همه بود، محو بود و ویران بود.

یک لحظه از حیات  
در میوه‌های ماضی در نطفه‌های فردا

که لحظه ضمیر مرا می‌ساخت

تکوین واژه‌ای بود که سنت تمام واژه‌ها را با شکل‌های بی‌نهایتشان در خود داشت، بحران من بحران زیبایی بود من این بحران را تعقیب می‌کردم. تعقیبی آسان بود گرچه از بیراهه‌های من می‌رفت و گرچه رفتاری بیراه داشت. روحیه‌های جوشنده که ناگهان به دیدی دیگر می‌رسند و بر دریچه‌های کمال می‌نشینند، پر از رابطه می‌شوند که محو تمام رابطه‌ها است عدم امکان نقل آنجاست چرا که نقل، توالی خیل کلمه‌ها در زمان است و در چنین مجالی، مجال روشنی دل، زمان وجود ندارد و پس برای رسیدن به سکوت خدا کمترین کلمات را باید جست، که طول عبارت ضلع سپهری ضمیر خدا را کم می‌کند، که زندگی عمیق زمین را عبور از نصف‌النهارهای زمین رسم می‌کند. پس رمان و دروغ رمان را به راحتی رها باید کرد که ما را به آن سکوت معتبر والا نمی‌رساند و شکل کافران‌های دارد این یاس نیست در این رها کردن شکوه، شعر و تغزل هم نیست شاید توفقی است که شکل دیگر هیجان است. هیجان لبخند هیجان استقبال، آرامش غیبت است.

و غیبت از هر آنچه حضور دارد، که خود حضور دیگری است، که حالت دیگر حضور است، حضور دوم برتر در دنیا، در این دنیا، پس باز خود را به شعر سپردم و از نهایت آنسو رفتم که در هزیمت زبان، تقدیر واژه‌ها می‌رفت، که حرف، هر حرف، ذره‌ای می‌شد و حرف‌های ذره‌ای من فضاهائی را دعوت می‌کرد پاشیده و شکسته که انگار کویر کویر شن را با حالت درخشش لرزنده‌شان می‌برد، و کلمه‌های بی‌دلیل که بی‌دلیل پهلوی هم دگر قرار گرفته بودند پهلوی بی‌دلیل همدیگر بودند که حسن و حالت می‌زائید، بی‌نام، بی‌ارتباط، بی‌نام ارتباط، وقتی که برق اسم‌ها خلأ مفسران را می‌پوشاند من از جدال گذشتم، در شعر شکل بود. و شکل، شکل سلطنت حرف بود.»